

جایگاه ژئوپولیتیک عراق در منطقه غرب آسیا و تأثیر آن بر کنش‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا (با نگاه بر علل ترور سیهید شهید قاسم سلیمانی و روند خروج نظامیان آمریکا از عراق)

عباس نیلفروشان^۱

حمید نقی زاده^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۰

چکیده

غرب آسیا و زیرسامانه‌های آن به ویژه خلیج فارس همواره در زمره تمدن‌سازترین مناطق دنیا بوده و همچنان در صدر نقاط ژئوکالچر و فرهنگ‌ساز شناخته شده است. این ویژگی‌ها و استعدادها درونی سبب شده تا سیر سیاست‌گذاری‌های فرمانطقه‌ای و هرگونه تصمیم‌سازی‌های راهبردی بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌ها و واقعیات پایدار در این منطقه از یک‌سو و هم‌چنین معادلات و تعاملات حاکم بر آن از جانب دیگر با چالش‌ها و تنش‌های عمیق روبه‌رو شده و بعضاً موجب ناکامی و نتایج معکوس سیاست‌های بازیگران فرمانطقه‌ای شود. یکی از محورهای راهبردی مهمی که هم در زمان اشغال عراق توسط آمریکا و هم هنگام خروج نیروهای نظامی این کشور از عراق بخش مهمی از سیاست خارجی آمریکا را به خود اختصاص می‌دهد، به معادلات و عواملی معطوف است که عموماً تحت تأثیر مؤلفه‌ها و هنجارهای درون منطقه‌ای در برابر غرب شکل گرفته است. جنایت دولت آمریکا در ترور سردار قاسم سلیمانی (یک مقام رسمی نظامی ایران در حین سفر رسمی به یک کشور دیگر) و همراهانش از جمله ابومهدی المهندس ضمن تأثیر در وضعیت منطقه غرب آسیا و برهم‌زدن برخی قواعد بازدارندگی میان ایران و آمریکا، پیامدهای مهمی برای ایران و محور مقاومت داشته و در راستای پیشبرد راهبردها و سیاست‌های منطقه‌ای ایران چالش‌ها و البته فرصت‌هایی ایجاد کرده است. این مقاله ضمن اشاره مختصر به نظم منطقه‌ای غرب آسیا، فرصت‌ها و چالش‌های منطقه‌ای این جنایت دولت آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران و هم‌چنین روند خروج نظامیان آمریکا از عراق را بررسی می‌کند.

کلید واژه‌ها: ژئوپولیتیک، ایران، آمریکا، غرب آسیا، ترور هدفمند.

semamians@gmail.com

۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری امنیت ملی، دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی، تهران، ایران

مقدمه

کشور عراق که پس از جنگ جهانی اول در زمره نخستین کشورهای اسلامی - عربی است که به استقلال دست یافته است، همواره یکی از کانون‌های تاریخ‌ساز و مهم منطقه‌ای به‌شمار می‌آید که در شکل‌گیری گفتمان‌ها و سیاست‌های غرب آسیا نقش آفرین بوده است. این سرزمین علاوه بر اعتبار معنوی ویژه‌اش در جهان تشیع در شکل‌دادن به هویت مسائل جهان عرب نقش محوری داشته و به‌صورتی اساسی در پیشرفت‌های اجتماعی، سیاسی و فکری مؤثر بوده است. عراقی‌ها از همان دهه ۱۹۳۰ در تعریف ملیت عربی نقش داشته و در سال ۱۹۴۰ نیروی محرکی برای تشکیل اتحادیه عرب به‌شمار می‌رفته و در کنار کشورهای مصر و سوریه جایگاه مهمی در شکل‌گیری فرهنگ عربی داشته است؛ اما در اختیار گرفتن قدرت توسط حزب بعث (۲۰۰۳ - ۱۹۶۸) و زیاده‌خواهی رهبران آن موجب شد تا نه تنها این کشور از جایگاه اصیل خود در عرصه فرهنگ‌سازی و کمک به ارتقای منطقه فاصله گیرد بلکه بروز رخدادهایی نظیر جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، اشغال کویت از سوی عراق و جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰، اتخاذ سیاست‌های تنش‌زا از سوی صدام و وقوع جنگ توسط آمریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳ این کشور را بر سکوی بحران‌سازترین کشور منطقه قرار داد و عوارضی نظیر افزایش حضور بیگانگان، گسترش رقابت تسلیحاتی و افزایش بی‌ثباتی در خلیج فارس را برای منطقه در پی داشت. این موضوع با سقوط دیکتاتوری حزب بعث و احیای فضای جدید که زمینه فعالیت احزاب و گروه‌های اجتماعی و سیاسی را به‌همراه داشت، حیات تازه‌ای به خود گرفت تا جایی که حساسیت‌های شدیدی ایجاد و طرح تحول هندسه سیاسی - اجتماعی منطقه را تقویت کرده است. تشدید سیاست‌های اسلام‌هراسی و تعمیق نگرانی کشورهای غربی و عربی از احیای نقش اسلام سیاسی در جریان‌ات فرهنگی - سیاسی منطقه، نمونه‌ای از این مدعاست (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۸۸). این حساسیت در حالی اهمیت دوچندان می‌یابد که به موضوع نفت عراق به‌منزله یکی از شاخص‌های راهبردی در معادلات و مناسبات فرامرزی نگریسته شود که بر تمامی وجوه سیاست خارجی و تعاملات بین‌المللی این کشور سایه می‌افکند و دامنه تأثیرات آن بر سیاست و اقتصاد بین‌المللی و منطقه‌ای تسری دارد. در این‌باره تحلیلگران یکی از مهمترین دلایل راهبردی آمریکا برای صرف هزینه بسیار به‌منظور حمله به عراق را در چارچوب تسلط بر منابع عظیم انرژی این کشور می‌دانند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۹: ۳۹).

به هر تقدیر فارغ از اینکه این اشغالگری با شعار دموکراسی‌سازی صورت پذیرفته و یا عراق به‌منزله شاه کلید ورود به غرب آسیا از سوی آمریکا تلقی شده باشد به‌لحاظ الگوهای سیاسی و امنیتی باید گفت

جایگاه ژئوپولیتیک عراق در منطقه غرب آسیا و تأثیر آن بر کنش‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا

ورود یا خروج نیروهای نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای به منطقه، همواره روندها، برایندها، بحران‌ها و واکنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای عمیقی به همراه دارد؛ چه رسد به اینکه نوع حضور جنبه اشغال کشور حساسی نظیر عراق در منطقه مهم غرب آسیا را داشته باشد. در این قالب، اشغال عراق و سپس خروج نیروهای نظامی آمریکا اولاً به دلیل ماهیت نظام بین‌الملل و جایگاه آمریکا به عنوان قدرتی همزمن‌طلب و نقش آن در تأثیرگذاری به توازن قوا در سطح بین‌المللی، ثانیاً به دلیل شرایط ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک عراق در سطح منطقه غرب آسیا و حوزه خلیج فارس موجب بروز چالش‌ها و مقاومت‌های عمده شد (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۹۱).

یکی از نتایج مهم مدیریت ایران در بحران‌های منطقه، برجسته شدن نقش نیروی قدس و سپهبد شهید قاسم سلیمانی به عنوان فرمانده این نیرو بود. در واقع شهید سلیمانی و نیروی قدس با مدیریتی که در بحران‌های منطقه انجام دادند، نه تنها جایگاه جمهوری اسلامی ایران را ارتقا بخشیدند، بلکه این نیرو را به عنوان عامل و بازیگری مهم در تحولات منطقه‌ای و جهانی تثبیت کردند. این موضوع بارها مورد تأیید مقامات سیاسی، نظامی و تحلیلگران غربی، عربی و صهیونیست قرار گرفته است.

در حالی که ظهور و بروز گروه‌های تروریستی همچون داعش می‌توانستند تهدیدی جدی علیه امنیت ملی ایران تلقی شوند، نیروی قدس با مدیریت صحیح توانست از یک سو این گروه تروریستی را از مرزها و قلمرو سرزمینی ایران دور نگه دارد و از سوی دیگر با گذر زمان و آشکار کردن ابعاد پنهانی آن، داعش را به خطری در جغرافیای مورد ادعای خود مبدل کند به گونه‌ای که در گذر زمان، اهل سنت به عنوان مهمترین پایگاه اجتماعی ظهور و بروز داعش، دیدگاهی منفی نسبت به این گروه پیدا کردند. هم‌چنین راهبرد ایران باعث شد برخی از بازیگران دخیل در بحران سوریه و عراق، نه تنها از حمایت داعش دست بردارند، بلکه به دشمن آن تبدیل شوند؛ به این ترتیب اتخاذ این راهبرد فعال باعث شد ایران از بحران‌های موجود، فرصت‌های قابل توجهی برای خود بیافریند (بهمن، ۱۳۹۶: ۳۲).

دولت آمریکا با مداد سوم ژانویه ۲۰۲۰ در اقدامی تروریستی سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ابومهدی المهندس، نایب رئیس حشد الشعبی و هشت نفر دیگر از همراهانشان را در نزدیکی فرودگاه بغداد به شهادت رساند. آمریکا یک مقام رسمی نظامی ایران را هنگام سفر رسمی به کشوری دیگر مورد حمله قرار داد و ضمن برهم زدن برخی قواعد بازدارندگی میان ایران و آمریکا، تهران و متحدانش را نیز در موقعیت پاسخگویی قرار داد. تحلیلگران عنوان می‌کنند که ترور سردار سلیمانی از سوی آمریکا یکی از رخدادهایی است که در وضعیت منطقه غرب آسیا و مناسبات تهران و واشنگتن تأثیر می‌گذارد؛ در همین حال، برخی نیز بر این باور هستند که این ترور

می‌تواند برای پیشبرد راهبردها و سیاست‌های منطقه‌ای ایران چالش‌ها و البته فرصت‌هایی ایجاد کند. این نوشتار ضمن اشاره مختصر به پیشینه تهاجم نظامی و اشغال عراق، نظم منطقه‌ای غرب آسیا پیش از ترور سردار سلیمانی، مؤلفه‌های اثرگذار را بر خروج نظامیان امریکا از عراق بررسی می‌کند.

تهاجم نظامی امریکا به عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

- جایگاه عراق در سیاست خارجی و امنیتی ایران

بحرانی که در عراق وجود دارد بی‌تردید بر امنیت ملی جمهوری اسلامی تأثیر خواهد گذاشت؛ اما برای اینکه بتوان نوع این تأثیرگذاری و راهبردهای جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار داد، باید جایگاه عراق را در سیاست امنیتی ایران مورد مطالعه قرار داد.

جمهوری اسلامی بر اساس ابعاد ملی و حدود جغرافیایی خود، نوعی طراحی امنیتی دارد که در آن همسایه بزرگی مانند عراق جایگاه خاصی دارد؛ به بیان دیگر پیوستگی جغرافیایی ایران و عراق در ساختار جدید جهانی که در آن امنیت کالایی همگانی است، باعث می‌شود، گره خوردگی امنیت عراق با جمهوری اسلامی بیشتر شود؛ اما واقعیت این است که بر اساس مبانی انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، جمهوری اسلامی دولتی صرفاً ملی نیست. وصف (اسلامی) این نظام، مفهومی متمایز را از دیگر دولت‌ها به همراه می‌آورد؛ به همین دلیل، جمهوری اسلامی نمی‌تواند همچون دولت‌های سکولار تنها منافع ملی خود را معیار عملکرد سیاست خارجی قرار دهد؛ لذا مسائل منطقه‌ای و جهان اسلام به‌عنوان موضوعی اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی مطرح است؛ بنابراین عراق در سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی منزلیتی دوجندان می‌یابد؛ از یک‌سو، جغرافیای مشترک با ایران اسلامی دارد و از سوی دیگر کشوری تأثیرگذار در جهان اسلام شناخته می‌شود و یکی از محورهای جبهه مقاومت نیز به‌شمار می‌رود؛ بنابراین ارتباط وسیعی میان امنیت منطقه‌ای غرب آسیا و به ویژه عراق با امنیت ملی جمهوری اسلامی، هم در حوزه خارجی و هم داخلی وجود دارد؛ لذا توجه به اقتضانات جغرافیایی و هم‌چنین پرداختن به آرمان‌های انقلاب اسلامی، هر دو ایجاب می‌کند که طراحی الگوی امنیتی کشور با توجه به مسائل منطقه‌ای صورت گیرد. در این صورت امنیت کشوری چون عراق به‌عنوان امنیت منطقه‌ای که ایران قصد تفوق و برتری را در آن دارد، حائز اهمیت می‌شود.

ایران درباره حضور نیروهای خارجی در عراق بر این باور است که با استقرار و تحکیم دولت جدید در بغداد و افزایش تدریجی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نیروهای انتظامی و امنیتی جدید عراق، نیروهای امریکایی باید به حضور نظامی و سیاسی خود در این کشور پایان دهند. هر گونه تداوم

جایگاه ژئوپولیتیک عراق در منطقه غرب آسیا و تأثیر آن بر کنش‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا

حضور نیروهای امریکا در عراق همگام با تقویت ساختارهای سیاسی و نظامی - امنیتی این کشور، موانع و چالش‌هایی را برای مدیریت و عملکرد بهینه دولت عراق برای حل و فصل چالش‌ها و مشکلات این کشور ایجاد خواهد کرد. تقویت و حمایت از دولت مرکزی عراق از این دیدگاه نیز اهمیت خواهد داشت.

حمایت ایران از دولت عراق و تلاش‌های آن برای ایجاد ثبات و امنیت در این کشور از ابتدای اعلام موجودیت ساختار سیاسی نوین آغاز شده است. دولت ایران با حمایت‌های سیاسی و اقتصادی خود از دولت عراق و اعطای کمک‌های انسان‌دوستانه به مردم این کشور سیاست کاملاً متفاوتی را نسبت به اغلب کشورهای منطقه درباره عراق پس از صدام در پیش گرفته است. این کشورها نه تنها از دولت عراق، حمایت سیاسی نکرده‌اند، بلکه شواهدی از حمایت آن‌ها از تروریسم و بی‌ثباتی نیز مشاهده می‌شود (سهرابی، ۱۳۹۶: ۵۲).

در مجموع، ایران مشارکت و همکاری کشورهای منطقه را در حل و فصل چالش‌ها و مشکلات کنونی عراق در قالب حمایت از دولت مرکزی عراق به‌عنوان راه حلی عمده برای کاهش بی‌ثباتی، تروریسم و افراط‌گرایی در کل منطقه می‌داند و معتقد است که گفتگو و توافق بازیگران منطقه‌ای در این حوزه می‌تواند پیش‌زمینه‌ای برای همکاری‌های وسیع‌تر به‌منظور ایجاد چهارچوب امنیتی منطقه‌ای پایدار و مورد توافق باشد.

جمهوری اسلامی ایران و تحولات عراق

روند تحولات عراق، افزایش نقش و قدرت شیعیان و کردها و کاهش نقش اعراب سنی را در پی داشت. از دیدگاه اعراب این تحول باعث کم‌رنگ‌شدن هویت عربی عراق و نقش آن به‌عنوان دولت حایل و توزان‌بخش در مقابل ایران شده است. به باور آنها این واقعیت به ایجاد زمینه‌هایی برای تغییر توازن قدرت منطقه‌ای به نفع ایران و به ضرر عربستان و جهان عرب منجر شده است. بر این اساس، رویکرد آنها در برابر واقعیت‌های جدید عراق، مخالفت با روند سیاسی دولت جدید و سعی و تلاش برای تزلزل ساختار قدرت کنونی است.

تحولات و واقعیت‌های جدید غرب آسیا در عراق، فلسطین و لبنان در مجموع بر ایند قابل توجه افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای ایران را در پی داشت؛ مسئله‌ای که احساس خطر را در امریکا و اعراب برانگیخت.

تأثیرات اشغال عراق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

به نظر می‌رسد در حال حاضر مشکل جمهوری اسلامی ایران، سلطه امنیتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای

بر عراق و تحمیل خواسته‌های خود در این کشور است که این خواسته‌ها می‌تواند اوضاع امنیت ایران را در سه حوزه سیاسی امنیتی، اقتصادی و نظامی تحت‌الشعاع خود قرار دهد که به تفصیل به هریک از آنها اشاره می‌شود:

تأثیر امنیتی - سیاسی

جهت‌گیری منطقه‌ای عراق جدید می‌تواند انگیزه لازم را برای شکل‌گیری ترتیبات جدید امنیت منطقه‌ای همراه با واکنش مثبت ایران فراهم سازد. توافقات امنیتی عراق و آمریکا در سال ۲۰۰۸، نگرانی‌های جدی ایران را درباره نقش ویژه عراق در سایه حمایت آمریکا در تحقق صلح و ثبات منطقه خلیج فارس فراهم کرده است. حضور آمریکا در عراق مایه نگرانی ایران است. در تفکر راهبردی آمریکا، تداوم ترتیبات دوران گذشته یعنی حفظ ثبات منطقه‌ای برای تداوم صدور بی‌وقفه نفت و تأمین امنیت عربستان به عنوان متحد سنتی دیده می‌شود.

نظم مطلوب منطقه‌ای در خلیج فارس را نباید صرفاً در چهارچوب حسن روابط ایران و عراق ارزیاب کرد بلکه نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نیز باید در نظر گرفت. ایران و عراق تضادهای منطقه‌ای دارند و عراق هنوز ثبات سیاسی و امنیتی خود را پیدا نکرده است. کشورهای عربی و بویژه عربستان از پیوندهای شیعی عراق جدید با ایران ناخرسند هستند و شاید همین نگرانی موجب فشار عربستان به آمریکا در جریان گفتگوهای هسته‌ای بود که ایران را خطری بزرگ برای منطقه قلمداد می‌کرد.

مرکز ثقل معماری امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، پیشرفت روندهای تدریجی اعتمادسازی به لحاظ اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی است؛ همان‌گونه که جنگ و مناقشه نیز از بستر نظامیگری، ناامنی منطقه‌ای و سوء تفاهات سیاسی برمی‌خیزد. تجربه تاریخی حاکی است که این روندها در تشکیل سازمان‌های همکاری‌های منطقه‌ای موفق، مؤثر بوده است.

در این میان رویکرد اساسی سیاست‌های دولت آمریکا در عراق، حفظ موقعیت آمریکا در منطقه حساس غرب آسیا، حفظ تداوم جریان صدور نفت از خلیج فارس به کشورهای صنعتی و حمایت از امنیت رژیم اشغالگر قدس و متحدان منطقه‌ای آن است. این سیاست در قالب مبارزه با تروریسم، مقابله با نیروهای داعش، النصره و...، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و یا به شکل ایجابی، ایجاد دولت‌های دموکراتیک میانه‌رو در برابر دولتهای تندرو اعمال خواهد شد.

تأثیر اقتصادی

به نظر می‌رسد بهتر است تأثیر اقتصادی اشغال عراق در امنیت جمهوری اسلامی ایران را در مقیاس

منطقه‌ای بررسی کرد. دلیل این موضوع نیز تأثیرپذیری امنیت ملی ایران در این حوزه از ساختار امنیت اقتصادی منطقه است؛ یعنی امنیت ملی کشورمان به صورت مستقیمی از ساختار امنیت منطقه‌ای تأثیر می‌پذیرد؛ به همین دلیل این موضوع در مقیاس منطقه‌ای بررسی می‌شود.

از آنجا که کشورهای این منطقه بیشترین درآمد ملی را از طریق نفت و گاز به دست می‌آورند؛ یقیناً تسلط آمریکا بر این ماده حیاتی در غرب آسیا از طریق حضور مستقیم، تسلط بر منابع مالی تأمین‌کننده اصلاحات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مورد نظر طرح غرب آسیا بزرگ نیز به شمار می‌رود؛ یعنی پیشبرد اهداف آمریکا در منطقه با بهره‌گیری از منابع انرژی غرب آسیا و در چهارچوب طرح غرب آسیا بزرگ به وجود آمده‌ای برای تحقق شرایط نظام اقتصاد آزاد در غرب آسیا بزرگ معطوف است. منطق چنین نگرشی در واقع سلطه لیبرالیستی اقتصاد بازار آزاد است که ادعا می‌کند تحقق آن به صلح و امنیت منجر خواهد شد (سهرابی، ۱۳۹۶: ۵۶).

غرب آسیا به چند دلیل برای این هدف انتخاب شده است؛ از جمله وجود تهدید تروریسم علیه نظام سرمایه‌داری جهانی در این منطقه، ضرورت تضمین امنیت صدور و دسترسی به نفت، تضمین امنیت رژیم اشغالگر قدس و سرکوب یا کاهش مقاومت اسلامی کشورهای منطقه و سیرگسترش فرهنگ غرب؛ به همین لحاظ در چهارچوب راهبرد امنیت ملی آمریکا که اهداف و راهبردهای این کشور را در قرن ۲۱ میلادی ترسیم می‌کند، یکی از راه‌های مقابله با این گونه تهدیدات نامتقارن (آغاز دوران تازه‌ای از رشد اقتصاد جهانی از طریق تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق

ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی) معرفی شده است (کمیسیون امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۱). اهداف راهبردی و در نتیجه غیر قابل تغییر آمریکا در غرب آسیا و زیرسیستم آن خلیج فارس، این موارد را در بر می‌گیرد:

۱. تضمین جریان انرژی منطقه به سوی غرب
۲. پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح غرب آسیا
۳. تأمین و تضمین منافع رژیم اشغالگر قدس
۴. ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی
۵. رویارویی و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا
۶. گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه (جوادی فتح، ۱۳۸۴: ۲۴).

با بهره‌گیری از رویکرد اقتصادی سیاسی بین‌الملل آمریکا که ذکر شد به این پاسخ می‌رسیم که

محدود کردن ایران در حوزه اقتصادی، از راهبرد امنیت ملی امریکا نشأت می‌گیرد.

تأثیر نظامی

در حال حاضر، عراق از لحاظ جمعیتی با شکاف‌های سیاسی، قومی و اقتصادی شدیدی روبه‌رو است؛ هم‌چنین بین مردم این کشور انگیزه خدمت در نیروهای نظامی بشدت کاهش یافته و فضای ضد جنگ و ضد نظامیگری در میان آن‌ها حاکم است. این عامل قدرت بسیج را از عراق می‌گیرد در حالی که جمهوری اسلامی ایران از قدرت بسیج‌کنندگی بسیار زیادی برخوردار است. هم‌چنین وضعیت عراق با دیگر کشورها یک تفاوت اساسی نیز دارد که همان عامل هم بر ضعف بیشتر این کشور دامن می‌زند؛ بدین معنی که این کشور در اشغال نیروهای خارجی است و این بر آسیب‌پذیری‌های آن می‌افزاید و از اهمیت تهدیدهای نظامی آن نیز می‌کاهد. از طرفی چالش حاکمیت با تروریسم‌های داعش تحت عنوان دولت اسلامی عراق و شام، بیشتر نیروهای امنیتی و نظامی این کشور را درگیر خود کرده به گونه‌ای که توانایی تهدید کشور دیگری در این نیروها در وضعیت کنونی غیر محتمل است. گروهی معتقدند که مشکلات درونی عراق (قومی، مذهبی، نژادی، تروریسم و...) روند فزاینده‌ای خواهد داشت و از این نظر این دولت در آینده با تهدیدهای امنیتی رو به رشد داخلی روبه‌رو خواهد بود. اختلافات قومی، سیاسی (میان کردها، عرب سنی و شیعه)، مذهبی و بویژه داعش مسائلی است که این کشور را از درون تضعیف می‌کند و در کاهش قدرت این کشور تأثیر بسزایی دارد (سهرابی، ۱۳۹۶: ۵۹).

به‌طور سنتی تهدیدهای نظامی در کانون نگرش کشورها قرار دارد. اهمیت تهدیدهای نظامی در این است که این تهدیدها می‌تواند امنیت و بقای کشورها را به‌طور اساسی به‌خطر اندازد. برای درک بهتر تأثیر اشغال عراق بر امنیت ملی ایران در حوزه تهدیدات نظامی، بهتر است تهدیدات نظامی امریکا بر امنیت جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گیرد.

به‌طور کلی در سال‌های اخیر، عوامل تقویت‌کننده تهدید امریکا نسبت به امنیت ملی ایران افزوده شده است. اصولاً هر چه از میزان تهدیدهایی کاسته شود که متوجه کشورهای همراه با امریکا (رژیم اشغالگر قدس) است، تهدیدهای این کشور بر ضد ایران از شدت بیشتری برخوردار خواهد شد. یکی از مهمترین عوامل تقویت‌کننده تهدید این کشور بر ضد ایران، حضور قدرتمندانه نظامی و راهبردی آن در منطقه پس از تسخیر عراق است؛ این موضوع، ضریب تهدیدهای امنیتی این کشور را بر ضد ایران به شدت افزایش می‌دهد.

مسئله بسیار مهم دیگری که نقش تهدیدهای نظامی امریکا را به شدت افزایش می‌دهد، قدرت

بلامنازع نظامی این کشور است. مقام‌های امریکایی بر این عقیده بوده و هستند که در شرایط حاکم بر غرب آسیا، تنها راه حضور آنان برتری مطلق تسلیحاتی بویژه در حوزه تسلیحات نظامی است. اهمیت تسلیحات نظامی و برتری مطلق در این زمینه برای آمریکا به قدری زیاد است که مقامات این کشور بیشترین بودجه نظامی را تصویب کردند (سهرابی، ۱۳۹۶: ۶۱).

بنابراین به لحاظ مسلح‌بودن آمریکا به تسلیحات هسته‌ای، این کشور از لحاظ نظامی به طور بالقوه تهدید بزرگی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود؛ اما از سوی دیگر این کشور برای جلوگیری از دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای به اقدامات مختلفی دست می‌یازد که این اقدامات، خود می‌تواند به طور مستقل از ابعاد مختلف امنیت ملی، کشور را در معرض تهدید قرار دهد. دولت آمریکا در مقابله با گروه‌های تروریستی افراطی در عراق رویکردی (دورو) داشته و گرایش غالب در ایران نیز کمتر خوشبینانه بوده است و آمریکا را متهم به بهره‌برداری از داعش برای مقاصد شرور خود در بازگشت به عراق با استفاده از کارت (اسلامگراهای رادیکال) و نیز تضعیف دولت سوریه می‌داند؛ اما حضور نظامی سال ۲۰۱۴ ایران در عراق علیه تهاجم افراط‌گرایان داعش نوعی (مداخله بشردوستانه) بوده که بر اساس ضوابط بین‌المللی و هم‌چنین دعوت دولت عراق صورت گرفته است؛ این نقش جدید ایران برای جلوگیری از وقوع احتمالی نسل‌کشی علیه شیعیان و دیگر گروه‌های مورد هدف تروریست‌های تکفیری با رویکردی (دفاعی) است.

به طور کلی از دیدگاه صاحب‌نظران، آمریکا پیش از اینکه عراق را دشمن خود بداند، ایران را دشمن تلقی می‌کند. پیروز مجتهدزاده در این باره می‌نویسد: آمریکا به سقوط رژیم بعثی عراق قانع نیست و به همین دلیل بارها پیشنهاد حمله به ایران و سقوط نظام این کشور را مطرح کرده است و تعدادی از صاحب‌نظران این کشور به جای حمله به عراق خواستار حمله به ایران بوده‌اند؛ چراکه سقوط ایران موازنه سیاسی در منطقه را به گونه وحشتناکی به نفع رژیم اشغالگر قدس تغییر می‌دهد (مجتهدزاده، ۱۳۹۶: ۱۵).

بافت اجتماعی موزاییکی عراق و حضور گروه‌های مختلف قومی - فرقه‌ای، این کشور را به مثابه قطعه‌ای کوچک از پازل منطقه غرب آسیا به تصویر می‌کشد که عدم پیشرفت فرایند ادغام این گروه‌ها در قالب ملت واحد و شکل‌گیری هویت ملی، ابعاد واگرایانه و منازعه‌آمیز جامعه عراق را تشدید کرده است. آشکار است عراق پس از صدام واجد ویژگی‌ها و تحولاتی است که تغییر در ساختار قدرت و هویت آن باعث دگرگونی‌هایی در ژئوپولیتیک منطقه و رویکردهای بازیگران خاورمیانه‌ای نیز شده است (سهرابی، ۱۳۹۶: ۶۳).

در بعد سیاسی با همه تمهیداتی که امریکا بعد از بحران عراق به کار گرفت تا ایران را در منطقه خلیج فارس منزوی سازد ولی ناکام ماند. امریکا و متحدانش قصد داشتند با اتخاذ دیپلماسی گام به گام و صدور قطعنامه‌های زنجیره‌ای (۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۹۲۹ و...)، بر اساس بند ۴۱ منشور ملل متحد، جمهوری اسلامی ایران را در تداوم فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای خود منزوی سازند و از طرفی با توجه به ویژگی تکثر قومی - فرقه‌ای در ایران، هم‌سو با افزایش تهدیدهای برون‌مرزی، محیط درونی را نیز از طریق تحریک گروه‌های قومی - فرقه‌ای، صنفی و دانشجویی و استفاده ابزاری از مفهوم حمایت از حقوق بشر به تنش و ناآرامی بکشانند تا ایران را در عرصه سیاست‌گذاری خارجی به ویژه در چهار حوزه عراق، حمایت از جنبش‌های اسلامی، فرایند صلح غرب آسیا و نهادینه کردن دانش هسته‌ای بومی به دیپلماسی منفعلانه وا دارد که در صورت تحقق، می‌توانست جایگاه و نقش ایران را در برون‌داد معادلات سیاسی - امنیتی منطقه بشدت کاهش دهد؛ اما چنین نشد. به همین دلیل ایران در میان همسایگان و بازیگران منطقه‌ای عراق، باید با بهره‌گیری از تهدیدات داعش علیه این کشور و استفاده از قدرت چانه‌زنی و ظرفیت‌های حاصل از برجام و با رویکرد مثبت نسبت به واقعیت‌ها و ساختار سیاسی جدید آن کشور، همواره از برقراری امنیت، ثبات، تمامیت ارضی و وحدت ملی در عراق پس از صدام حمایت بکند؛ هرچند عراق پس از صدام به دلیل وجود فضای ناامنی، خشونت‌های فرقه‌ای، رشد افراط‌گرایی و حضور نیروهای امریکایی واجد برخی تهدیدات نیز برای ایران بوده است.

ابعاد امنیتی بحران عراق برای جمهوری اسلامی واجد ابعاد فرصت - تهدید همزمان است. از طرفی عراق به‌عنوان همسایه اصلی ایران و یکی از اعضای جبهه مقاومت دچار تجزیه‌طلبی داخلی است. اشغالگران امریکایی نیز به بهانه مبارزه با داعش تلاش می‌کنند دوباره حضور نظامی خود را در عراق تثبیت کنند. اماکن مقدس شیعه و شیعیان عراق به‌طور فزاینده‌ای در معرض تهدید جریان‌های سلفی تکفیری قرار دارد. برخی مناطق عراق می‌تواند به‌عنوان مناطق پشتیبانی برای عملیات‌های اطلاعاتی و تروریستی علیه جمهوری اسلامی به کار رود.

این‌ها همه موارد تهدیدآمیز بحران عراق است؛ اما از سوی دیگر بحران عراق می‌تواند سکوی پرتابی برای اقتدار منطقه‌ای جمهوری اسلامی باشد. در واقع بحران‌های امنیتی به‌رغم صحنه‌های ناگوار و جنایات انسانی آن، زمینه‌ساز تحولات عظیم در موازنه قدرت منطقه‌ای هستند. بر اساس همین منطق در صحنه شطرنج ژئوپولیتیک غرب آسیا، ایران بسرعت ابتکار عمل در عراق را به‌دست گرفته است و اساساً منتظر عملکرد ائتلاف و یا نیروهای منطقه‌ای دیگر نظیر ترکیه و عربستان نشده

جایگاه ژئوپولیتیک عراق در منطقه غرب آسیا و تأثیر آن بر کنش‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا

است؛ همان‌گونه که جمهوری اسلامی تهدید فزاینده اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ و محاصره شدن توسط نیروهای امریکایی را به فرصتی عظیم تبدیل کرد. به نظر می‌رسد نتیجه بحران فعلی عراق نیز افزایش بیشتر قدرت جمهوری اسلامی است. مقامات جمهوری اسلامی و از جمله سردار پرافتخار اسلام و ایران، سپهید شهید سلیمانی به سرعت در صحنه عراق وارد عمل شدند تا ضمن حفظ امنیت تاکتیکی عراق و مصون داشتن اماکن مقدس (جلوگیری از تهدیدآمیز شدن شرایط عراق)، زمینه‌های راهبردی اقتدار ایران (استفاده از بحران به مثابه فرصت) را فراهم آوردند.

درواقع تدبیر جمهوری اسلامی در حمایت گسترده نظامی از عراق و اثبات عزم راسخ جمهوری اسلامی در آزادسازی آمرلی و جوف الصخر، حکایت می‌کرد که نظام نه تنها تهدید تجزیه عراق و ائتلاف ضد داعش را برطرف کرد، بلکه از آن به‌عنوان فرصتی بی‌بدیل برای قدرت منطقه‌ای ایران بهره‌گیری کرد؛ لذا بررسی بحران عراق، هم از دید تهدیدآمیز آن و هم بررسی فرصت‌های این بحران نشان می‌دهد که اساساً باید امنیت عراق را امنیت ایران به‌شمار آورد و حتی بالاتر از آن در اندیشه تحکیم اقتدار منطقه‌ای ایران و کاهش ضریب تهدیدات امنیت ملی بود. از طرفی این رویکرد با ارزش‌های اسلامی و امنیت عتبات عالیات به‌عنوان محور هویت شیعی نیز پیوند استواری یافته است به‌گونه‌ای که جمهوری اسلامی نمی‌تواند نسبت بدان بی‌اعتنا بماند. حمایت جدی و حضور جمهوری اسلامی در عراق، نه تنها با هدف افزایش ضریب امنیت ملی کشور در برابر تهدیدات خارجی صورت می‌گیرد، بلکه جایگاه قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی را به‌گونه فزاینده‌ای ارتقا می‌بخشد. درواقع تعمیق پیوندهای امنیتی میان اعضای جبهه مقاومت در خلال درگیری‌های نظامی باعث می‌شود جمهوری اسلامی به‌عنوان ضامن بقا و وحدت عراق و حتی سوریه و لبنان، زمینه‌های لازم را برای ایجاد قدرت منطقه‌ای دست نیافتنی ایجاد کند. به هر تقدیر قدرت منطقه‌ای ایران باید با گذر از بحران‌های امنیتی، اثبات شود.

مؤلفه‌های اثرگذار بر خروج نظامیان امریکا از عراق

– مؤلفه‌های داخلی عراق

مسائل عراق به‌شکل زایدالوصفی تحت تأثیر صورت‌بندی‌های اجتماعی و در پی آن، شکاف‌های اجتماعی این کشور قرار داشته است. به عقیده گروهی از تحلیلگران ریشه بسیاری از چالش‌ها و بحران‌های این کشور از ابتدای تأسیس تاکنون در این نکته نهفته است. تا جایی که برخی گروه‌ها در جهت اداره بهتر کشور با هم رقابت نمی‌کنند، بلکه رقابت آنها برای دستیابی به حداکثر کرسی‌ها براساس تمایلات قومی و مذهبی است؛ بنابراین، دور از ذهن نخواهد بود که اقلیت‌های داخل عراق

به‌منظور رسیدن به جایگاه بالاتر در معادلات داخلی از اهرم‌های خارجی به نفع خود استفاده کنند. از جانب دیگر، بروز اختلاف‌ها و شکاف‌های داخلی مانعی بر سر راه تشکیل دولت‌های منسجم و در نتیجه شکل‌گیری پلیس و ارتش قوی در عراق شده است و راه فعالیت‌های تروریستی و شکل‌گیری بحران‌های امنیتی را هموار می‌سازد؛ این در حالی است که گروه‌های مخالف قدرت‌گیری دولت مرکزی با یادآوری تجربیات دیکتاتوری گذشته و طرح احتمال استبداد حاکمیت، امکان توافقات سیاسی و پیشرفت روند سیاسی عراق را دشوار می‌کنند (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۹۵).

عامل دیگر بحران‌ساز مربوط به ساختار سیاسی متمرکز عراق و موضوع منطقه فدرال در شمال این کشور است. چالش دیگری که این کشور را تهدید می‌کند، ایجاد نزاع‌های سیاسی از طریق دامن‌زدن به اختلافات قومی - مذهبی است که تکیه بر آن می‌تواند به ورای مرزهای عراق نیز سرایت کند. در یک تقسیم‌بندی کلی جامعه عراق ضمن برخورداری از اقوام و مذاهب گوناگون، بیش از همه شاهد فعالیت ترکیبی از گروه‌های قومی - مذهبی شامل سنی‌ها، شیعیان و کردها بوده است.

- عوامل و معادلات درون‌منطقه‌ای

در تبیین و بررسی تحولات و مسائل اثرگذار منطقه‌ای بر عراق باید گفت به دلیل جایگاه و شرایط خاص این کشور و هم‌چنین بافت سیاسی و اجتماعی آن، رابطه محسوسی میان سطح تحلیل داخلی و بازیگران منطقه‌ای از جمله کشورهای عربی و نیز کشورهایی مانند ایران، ترکیه و سوریه با مسائل داخلی عراق وجود دارد. در این میان، پیگیری برخی راهبردهای فرامنطقه‌ای که با هدف ایجاد برتری در منطقه از طریق تضعیف محور مقاومت و سرکوب حرکت‌های اصیل مردمی به‌وسیله ایجاد درگیری‌های مذهبی و طایفه‌ای صورت می‌گیرد به‌همراه سیاست‌های مداخله‌جویانه کشورهایی مانند عربستان، ترکیه و قطر موجب بروز انواع بحران‌های سیاسی نظیر افزایش ناآرامی‌های اجتماعی و چنددستگی در دولت شده است.

- ایران و عراق از سقوط صدام تاکنون

فروپاشی رژیم صدام، علاقه‌مندی زیادی برای رفع تنش‌های بین ایران و عراق فراهم ساخت. از آغاز دوران انتقالی حکومت عراق در تابستان ۲۰۰۴ سفرهای متعدد مقامات دو کشور از جمله سفر رؤسای دوره‌ای شورای حکومتی، وزیران دو کشور و بالاخره نخست‌وزیر عراق و رؤسای جمهور دو کشور انجام شد که موجب رفع کدورت‌ها در مسائلی نظیر اخراج گروهک منافقین از خاک عراق و افزایش مناسبات در ابعاد مختلف شد.

ازسوی دیگر، احیای نهادهای مدنی در عراق و توسعه روند سیاسی مبتنی بر مشارکت گروه‌های

عراقی در ساختار قدرت و بویژه راه‌یابی گروه‌های شیعه در معادلات سیاسی، آینده روشنی برای روابط ایران و عراق رقم زد و باعث تغییر رویکرد عراق که در گذشته به تهدیدات امنیتی معطوف بود به سوی رویکردی همکاری‌جویانه و تبدیل این کشور به شریک اقتصادی و سیاسی ایران شد؛ لذا ایران در طول سال‌های اخیر، همواره از تشکیل دولت کارآمد در عراق و تحقق ثبات و امنیت در این کشور حمایت کرده است. این تغییر نگرش نه تنها بر معادلات سیاسی منطقه بلکه بر روابط ایران و آمریکا تأثیر مستقیم داشته است به طوری که آمریکا چه در دوره حضور نظامی در عراق و چه پس از خروج در سال ۲۰۱۲، همواره با طرح اتهاماتی مبنی بر اینکه ایران به دنبال اجرای الگوی حزب‌الله در عراق و ایجاد هلال شیعی در منطقه است بر این باور است که ایران به دلیل داشتن پایگاه قوی مردمی در عراق و ارتباط دوستانه با حاکمان جدید عراق می‌تواند با کمترین هزینه، بیشترین منافع را در عراق به دست آورد و موجب ناکامی بعضی سیاست‌های آمریکا بشود.

دولت آمریکا هنگام حمله به عراق تصور می‌کرد زمینه ایجاد پایگاهی دائمی برای اعمال مستقیم قدرت نظامی در منطقه را فراهم می‌کند و از این طریق به اهداف بلندمدت نظیر کنترل منابع عظیم نفتی عراق و مدیریت صادرات انرژی و الگوسازی غربی برای دیگر کشورهای منطقه دست خواهد یافت؛ بنابراین، طراحی چندین پایگاه هوایی به ارزش حدود ۲,۴ میلیارد دلار در عراق به همراه باند فرود و ایجاد بزرگترین سفارت در بغداد (امریکا وسعت این سفارت را به قدری گسترش داد که به اندازه شهر واتیکان درآمد.) را در دستور کار قرار داد (سرخیل، ۱۳۹۱: ۷۰۶)؛ اما درگیریها و بروز تنشهای طولانی مدت به شکل‌های گوناگون در عراق، عدم پذیرش مردمی و افزایش احساسات ضد امریکایی، ناکامی‌های سیاسی و امنیتی و گسترش اقدامات تروریستی و عدم پیشبرد برنامه‌های سیاسی، نارضایتی شهروندان امریکایی و همراهی نکردن افکار عمومی آمریکا با ادامه سیاست اشغالگری، شرایط جدیدی به آمریکا تحمیل کرد که به تغییر راهبرد و نهایتاً توافق برای خروج نیروها از عراق منجر شد.

در این چارچوب یکی از مسائل راهبردی مهمی که در زمان اشغال عراق از جانب نیروهای نظامی آمریکا و نیز در زمان خروج آنها از عراق، بخش مهمی از سیاست خارجی آمریکا را به خود اختصاص داد، موضوع مقاومت‌های مردمی ناشی از تعارضات و تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی حاکم در منطقه است که عموماً تحت تأثیر هنجارها و ارزشهای دینی در برابر فرهنگ غربی شکل گرفته است. اگرچه زمامداران کشورهای عربی در راستای حفظ و بقای حکومت‌های خود برای تقویت مناسبات با غرب از خود تمایل زیادی نشان می‌دهند و قراردادهای نظامی - امنیتی گوناگونی با آنها منعقد می‌کنند، اما بررسی نظرسنجی‌های مختلف افکار عمومی بیانگر رابطه‌ای معکوس است.

خروج نظامیان امریکا از عراق طبق نگاهی راهبردی برای حفظ منافع غرب و سیاستی در جهت کاهش عوارض ناشی از مقاومت‌های منطقه‌ای و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر معادلات ضد امریکایی است که به تغییر راهبرد بر پایه کنترل و مدیریت بحران از طریق خروج نظامیان و کاستن از تماس‌های مستقیم نظامی منجر شده است. بویژه اینکه وقوع تحولات و انقلاب‌های مردمی منطقه‌ای نیز سبب شده است. امریکا با تغییر در الگوهای امنیتی خود به سمت ایجاد ائتلاف همگرای امنیتی و تمرکز بر یک پارچه‌سازی پیمان‌های نظامی در منطقه حرکت کند. در این چشم‌انداز، امریکا در قالب راهبرد جایگزین تلاش می‌کند تا ساختار امنیتی جدیدی را در منطقه خلیج فارس ایجاد کند.

– ترور هدفمند در آئینه اصول و مبانی حقوق بین‌الملل

ترور هدفمند، تروری فراقانونی است که از گذشته تاکنون برای کسب قدرت و یا حذف مخالفان به کار گرفته می‌شود؛ اما ترور هدفمند به مثابه ترور فراقانونی و فرامرزی، اصطلاحی است که در دهه‌های اخیر بویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ادبیات حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل رایج شده است. امریکا در پی این حادثه با اعلام جنگ علیه تروریسم بین‌المللی (القاعده و طالبان) و اعمال حاکمیت حقوق مخاصمات مسلحانه غیر بین‌المللی بر آن به ترور هدفمند اعضای آن گروه‌ها از طریق عملیات نیروهای ویژه و پهپادها تأکید کرده است. بیشتر استادان حقوق بین‌الملل، ترورهای هدفمند فرامرزی امریکا را به دلیل سپری شدن مدت زیادی از آن واقعه و سرنگونی دولت طالبان، نبود مخاصمه مسلحانه و از طرفی نقض اصل ممنوعیت توسل به زور و اصل حاکمیت هوایی کشورها و هم‌چنین کشته شدن تعداد زیادی از افراد غیرنظامی، اقدامی خلاف اصول و مبانی حقوق بین‌الملل قلمداد می‌کنند. دولت امریکا اخیراً با به‌شهادت‌رساندن سپهد قاسم سلیمانی و همراهان ایشان، بار دیگر بر عدم تأسی و پیروی خود از موازین حقوق بین‌الملل با وقاحت تام بر آن صحه گذاشت. به نظر می‌رسد تالی فاسد تداوم این اقدامات فراقانونی موجب تبدیل آنها به روشی عرفی و نهایتاً بی‌ثباتی امنیت جامعه بین‌المللی است.

– پیشینه ترور هدفمند

باوجود زشتی قتل نفس بدون طی مراحل قضایی و اعلام مجرمیت فرد در جوامع سده‌های اخیر، همچنان ترور فراقانونی در موارد بسیار از جمله در ترور آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس‌جمهور امریکا در ۱۵ آوریل ۱۸۶۵، ترور آرشیدوک فرانسیس فردیناند ولیعهد اتریش توسط یک میهن‌پرست صرب به نام گاوریل پرنسپ در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ (که زمینه شروع جنگ جهانی اول را فراهم کرد)، ترور مهاتما گاندی بنیانگذار استقلال هندوستان توسط یک هندوی افراطی به نام ناتورام قادسی در

۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ و... قابل مشاهده است (علیاری تبریزی، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

سیاست خارجی آمریکا نیز به ویژه در سده اخیر به دلیل پیروی از مکتب رئالیسم سیاسی، همواره حقوق بین‌الملل را ابزاری در اختیار سیاست بین‌الملل خود قرار داده و عملاً در پی اثبات این موضوع است که اهمیت اصول و مقررات حقوق بین‌الملل فقط هنگامی است که در خدمت منافع دولت‌های قدرتمند باشد. در این زمینه، رایت، محقق آمریکایی معتقد است که: «حقوق بین‌الملل از نظر عملی و اجرایی و نه از نظر علمی و نظری، تابع سیاست بین‌الملل است» (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵: ۵).

آمریکا و هوادارانش پس از حمله به افغانستان و ساقط کردن دولت طالبان و روی کار آمدن دولت جدید در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲، باز به حملات خود علیه طالبان و القاعده ادامه دادند و شورای امنیت نیز رسماً مجوز تشکیل نیروهای «ایساف» (نیروی بین‌المللی کمک و امنیت برای مساعدت به دولت موفق افغانستان) را صادر کرد. یکی از روش‌های منازعه آمریکا با گروه‌های تروریستی القاعده و طالبان، ترور هدفمند آن‌ها از طریق عملیات نیروهای ویژه و هواپیماهای بدون سرنشین موسوم به «پهپاد» در مناطق مختلف جهان از جمله سومالی، افغانستان، پاکستان، یمن و شمال آفریقا بود که در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما، این راهبرد تقویت شد و استمرار یافت؛ اما مخالفت‌های فراوان استادان حقوق بین‌الملل، سازمانها و مدافعان حقوق بشر را نیز به دنبال داشت.

جایگاه ترور هدفمند در دکترین، اصول و قواعد حقوق بین‌الملل

در حقوق بین‌الملل عرفی و موضوعه به موضوع «ترور هدفمند، ترور فراقانونی یا ترور فراسرزمینی»، هیچ اشاره‌ای نشده است. با ملاحظه کنوانسیون‌های لاهه (۱۹۰۷)، منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) و تفاهم‌نامه‌های الحاقی آن (۱۹۷۷) و نیز اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (۱۹۹۸) به این نتیجه می‌رسیم که هیچ تصریحی بر موضوع «ترور هدفمند» نشده؛ لذا اصل بر غیرقانونی بودن این عمل است. مقررات حاکم بر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی، حقوق مخاصمات مسلحانه یا حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که این قوانین را در کنوانسیون لاهه (۱۹۰۷) و حقوق سنتی جنگ و به صورت گسترده‌تر در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و تفاهم‌نامه‌های الحاقی آن می‌توان مشاهده کرد. در این قوانین، رفتار و روش‌های حاکم بر مخاصمه مسلحانه، اعم از بین‌المللی و غیر بین‌المللی و هدفگیری نیروهای رزمنده در طول مخاصمه، تعیین و نظام‌مند شده است؛ یعنی تا زمانی که در هر مخاصمه، نیروهای نظامی سلاح خود را بر زمین نگذاشته‌اند، مشمول هدف نظامی می‌شوند؛ بنابراین، هدفگیری نیروهای رزمنده، فقط در اثنای مخاصمه مسلحانه جایز است؛ اما بسیاری از صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل، «ترور هدفمند» را صرفاً با وجود عوامل

یادشده، اعدام فراقانونی یا قتل عمد تلقی نمی‌کنند (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۲۰).
به‌نظر بسیاری از علمای حقوق بین‌الملل، ترور هدفمند در صورتی قتل عمد یا اعدام فراقانونی نیست که واجد شرایط زیر باشد:

۱. این امر در جریان مخاصمه مسلحانه به‌وقوع پیوندد.
۲. مخاصمه مسلحانه براساس «اصل دفاع مشروع» بر منشور ملل متحد مبتنی باشد.
۳. براساس حقوق بشردوستانه بین‌المللی یعنی براساس حقوق جنگ، این مخاصمه، مسلحانه تلقی شود و این حقوق نیز بر آن حاکم باشد. با ملاحظه این شرایط، عملاً تمام ترورهای هدفمند امریکا و رژیم اشغالگر قدس قانونی نیست (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۲۲).

رویکرد و دلایل امریکا زمینه اعمال ترور هدفمند

امریکا برای اعمال ترور هدفمند به ویژه در الگوی فراسرزیمینی و در مورد افرادی که آنها را عضو گروه‌های تروریستی می‌داند، تلاش کرده است با ایجاد بسترهای حقوقی، این اقدامات پیش‌دستانه خود را مشروع و قانونی جلوه دهد. در این بخش ابتدا به نگرش امریکا نسبت به این موضوع و سپس دلایل آن می‌پردازیم.

الف. رویکرد امریکا در زمینه اعمال ترور هدفمند

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، (بوش پسر)، رئیس‌جمهور وقت امریکا، تنها دستور ترور هدفمند افراد خاص را صادر کرد که برای منافع و امنیت ملی امریکا، تهدید قلمداد می‌شدند؛ ولی از سال ۲۰۰۸ اجازه داد حملات هدفمند پهپاد جنگی علیه ستیزه‌جویان مظنون طالبان و القاعده در پاکستان نیز به اجرا درآید. اواما در زمان ریاست‌جمهوری خود، این اقدامات نظامی را به کشور یمن نیز گسترش داد و برخلاف اصل تفکیک، تمام مردان در سن آموزش نظامی در منطقه حمله را به‌عنوان ستیزه‌جو (رزمنده) قلمداد کرد (ملکی، رئیسی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۱۸).

دولت اواما مدعی بود که با مجوز مصوب کنگره در ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱، می‌تواند از تمامی ابزارها و نیروهای نظامی متناسب علیه کشورها، سازمان‌ها یا افراد دخیل در این حادثه استفاده کند و این اقدامات نظامی می‌تواند در هر جای دنیا علیه دشمنان منافع امریکا انجام شود که امروزه نیز در دولت ترامپ با قوت در حال اجرا است.

ب. دلایل امریکا در توجیه ترور هدفمند

امریکا برای توجیه اقدامات نظامی خود در قالب قتل هدفمند فراسرزیمینی از طریق عملیات نیروهای ویژه و پهپادها به ارائه استدلال‌هایی در راستای مشروعیت‌زایی و قاعده‌سازی در حوزه

حقوق بین‌الملل مبادرت کرده که اجمالاً به این شرح است:

- آمریکا از گذشته، دکترین دفاع مشروع پیش‌دستانه را اساس حقوق دفاع عرفی خود قرار داده است و آن را به رعایت دو عنصر «ضرورت» و «تناسب» منوط می‌داند؛ لذا با وجود تصریح ماده ۵۱ منشور، دولت آمریکا خود را نیازمند وقوع تهاجمی واقعی یا عینی برای استناد به دکترین دفاع از خود نمی‌داند؛ یعنی برای جلوگیری از احتمال وقوع یک حمله در آینده، می‌تواند به اقدامات پیشگیرانه در قالب دفاع مشروع از منافع خود، متوسل شود و به حمله پیش‌دستانه مبادرت کند.

- دادگاه عالی آمریکا جنگ علیه ترور را ویژگی مخاصمه مسلحانه غیر بین‌المللی به رسمیت شناخته است؛ از این رو از نظر آمریکا جنگ با تروریسم تحت قیود حقوق مخاصمات مسلحانه قرار می‌گیرد (علیاری تبریزی، ۱۳۹۸: ۳۱ - ۳۰).

- در ترور هدفمند، عنصر رزمندگی، شرط اساسی برای یافتن اهداف است؛ لذا در صورت رزمنده‌بودن فرد، او هدفی مشروع است و ترور سربازان دشمن در هر محلی که یافت شوند، اقدامی قانونی و مجاز تلقی می‌شود.

- تمام حملات نظامی منجر به مرگ غیرنظامیان، ناقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیست؛ بلکه تنها حملاتی که غیرنظامیان را بدون ایجاد تمایز میان آن‌ها هدف قرار دهد یا حملات نظامی که تلفات غیرنظامیان در آن نامتناسب باشد، ناقض حقوق مخاصمات مسلحانه یا حقوق بین‌الملل بشردوستانه است.

- آمریکا معتقد است که علاوه بر مشارکت مستقیم فرد در تهاجم مسلحانه، حمایت معنوی از سازمان‌های تروریستی مانند سخنرانی و تشویق به مبارزه نیز مشارکت مستقیم در درگیری مسلحانه تلقی می‌شود.

- آمریکا از مفهوم زمان درگیری، تفسیر بسیار گسترده‌ای می‌کند به گونه‌ای که در پاسخ به حملات بیش از یک دهه پیش، همچنان دفاع پیش‌دستانه از خود را مشروع می‌داند (آهنی آمینه، ۱۳۹۱: ۱۸ - ۱۷).

- مقامات آمریکایی در دفاع از نقض حاکمیت ملی کشورها که مورد تصریح بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد است، عنوان می‌کنند که آمریکا حق ذاتی دفاع از خود را براساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد با به‌کارگیری نیروی نظامی اعمال می‌کند و این در شرایطی است که کشور مورد هدف، نمی‌تواند یا تمایل ندارد با تهدیدات مهم و قریب‌الوقوع مقابله کند؛ حتی دولت اواما از قانون مجوز استفاده از نیروهای نظامی (مصوبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱ کنگره آمریکا) این‌گونه برداشت می‌کند که

تفاوتی ندارد که منطقه جنگی در افغانستان باشد یا جایی دیگر.

پ. ترور هدفمند سپهبد شهید قاسم سلیمانی و همراهان ایشان

تازه‌ترین اقدام ناقض مبانی حقوق بین‌الملل در دولت ترامپ، ترور هدفمند فرماندهان نظامی دولت جمهوری اسلامی ایران و همراهان آنان از طریق توسل به حملات هوایی پهپادها به تاریخ سوم انویه ۲۰۲۰ در شهر بغداد بود. در این حمله نظامی، سپهبد شهید قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سرتیپ پاسدار حسین جعفری‌نیا، سرهنگ پاسدار شهرد مظفری‌نیا، سرگرد پاسدار هادی طارمی، سروان پاسدار وحید زمانیان و پنج نفر از اعضای سازمان شیعی الحشد الشعبی عراق از جمله ابومهدی المهندس (معاون الشهد الشعبی) به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. ترور هدفمند سپهبد شهید سلیمانی، شاید مهمترین و تأثیرگذارترین اتفاق در تاریخ ترورهای هدفمند تاکنون باشد؛ چراکه ایشان به دلیل مبارزات گسترده با نیروهای داعشی در غرب آسیا و هدایت و فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران در خارج از مرزهای ایران، شخصیت شناخته شده و منحصر به فردی بودند؛ لذا به شهادت رساندن ایشان چه از جهت نظامی و چه از جهت سیاسی برای مخالفان آن می‌توانست توفیق بزرگی باشد. یکی از توفیقات سیاسی، کمک به تقویت وضعیت و موقعیت ترامپ در استیضاح پیش روی او بود. ترامپ با فرمان نابه خردانه خود عملاً در صدد جلب حمایت جمهوری خواهان در مجلس سنا و هم‌چنین صهیونیست‌های پرنفوذ در امریکا بود. این اقدام نظامی منفور که با فرمان «دونالد ترامپ» صورت پذیرفت (اگرچه کنگره امریکا چنین اختیار و مجوزی به او نداده بود). بر این ادعا مبتنی است که دولت امریکا در هر زمان و هر مکان می‌تواند بنابر دکتترین دفاع پیش‌دستانه به منظور جلوگیری از اقدامات زیانبار علیه تمامیت سرزمینی و ملی خود به اقدامات نظامی علیه مخالفان خود پردازد و لذا خود را به رعایت موازین مقبول جامعه بین‌المللی مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد ملزم و مقید نمی‌داند. این ادعا به دلایل حقوقی متعدد ذیل باطل و کان لم یکن است:

۱. دکتترین دفاع پیش‌دستانه در اصول و موازین حقوق بین‌الملل جایی ندارد. این دکتترین منسوخ و غیر قابل اعتناست؛ چراکه با عنایت به ماده ۵۱ منشور ملل متحد که متضمن دفاع مسلحانه به منظور جلوگیری از پیشروی دشمن و رفع تجاوز به طور موقت است و از آنجا که دفاع پیش‌دستانه حمله‌ای نظامی به طور ابتدایی است در این مقوله، محلی از اعراب ندارد.

۲. اقدامات نظامی مورد ادعا از سوی فرماندهان ایرانی به رهبری سپهبد شهید سلیمانی مستندات معقول و مدلی ندارد و گرنه دولت امریکا با استناد به آن مدارک، تبلیغات گسترده‌ای را انجام داده

بود.

۳. به دلیل عدم اعلام جنگ صریح از سوی دولت آمریکا به دولت جمهوری اسلامی ایران و تأکید هر روزه دولت آمریکا برای گفتگو به منظور گسترش و تعمیق تفاهمات فی‌مابین و از طرفی به دلیل عدم مخاصمات مسلحانه بین‌المللی جاری فی‌مابین این دو دولت، ترور هدفمند فرماندهان نظامی وابسته به نیروهای مسلح دولت ایران، اقدامی ناقص‌مهمترین هدف منشور ملل متحد یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی (بند ۱ ماده ۱ منشور) است.

۴. شناسایی بخشی از نیروهای مسلح یک کشور (تحت هر عنوانی که در قالب نیروهای مسلح آن کشور فعالیت می‌کنند) به عنوان سازمان تروریستی از سوی دیگر کشورها به لحاظ موازین حقوق بین‌الملل جواز حمله نظامی به آن‌ها را فراهم نمی‌سازد؛ زیرا برای هر اقدام نظامی باید شیوه‌های معین در منشور ملل متحد طی شود تا بتواند حمایت جامعه بین‌المللی را به دست آورد در حالی که دولت آمریکا بدون تأسی به موازین حقوق بین‌الملل و با تفسیر گسترده و منحصر به فرد از مفهوم تروریسم، هر سازمان یا گروه (متعلق به دولت‌ها یا غیر آن) مخالف با منویات خود را تروریسم می‌نامد و به ترور آنها می‌پردازد.

۵. ترور هدفمند سپهبد شهید سلیمانی و همراهان نظامی ایرانی ایشان به دلیل وابستگی آنان به شاکله نظامی و دفاعی جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند به نوعی مصداق بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد نیز باشد؛ چراکه دولت آمریکا با اقدام اخیر علیه تمامیت و اقتدار سیاسی ایران به زور متوسل شده است.

۶. چون سپهبد شهید سلیمانی و همراهان ایشان (فرماندهان نظامی ایران و اعضای گروه الحشد الشعبی) در بغداد مورد هدف پهنادهای نظامی آمریکا قرار گرفته‌اند، اقدام اخیر، مبین نقض آشکار اصل حاکمیت دولت عراق نسبت به قلمرو هوایی سرزمین خود مندرج در ماده ۱ کنوانسیون شیکاگو (۱۹۴۴) و همچنین نقض عدم توسل به زور علیه تمامیت ارضی (بند ۴ ماده ۲ منشور) کشور عراق است. از طرفی سپهبد شهید سلیمانی و همراهان ایرانی ایشان با مجوز دولت عراق و به منظور مبارزه با نیروهای داعش در کشور عراق حضور داشتند. حال اقدام آمریکا در به شهادت رساندن آنان به منزله نقض اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها نیز قلمداد می‌شود. دولت ایران در مقابله با این اقدام آمریکا اعتراض خود را از طریق وزارت امور خارجه به دبیرکل سازمان ملل متحد اعلام و درخواست رسیدگی کرده است؛ هم‌چنین مقامات عالی‌رتبه بسیاری از کشورهای جهان از جمله روسیه، چین، ترکیه، پاکستان و... اقدام منفور آمریکا را مصداق بارز نقض حقوق بین‌الملل دانسته‌اند (علیاری

تبریزی، ۱۳۹۸: ۳۴ - ۳۳).

فرصت‌ها و چالش‌های منطقه‌ای پس از شهادت سپهبد قاسم سلیمانی

جنایت دولت امریکا در ترور شهید سلیمانی و همراهانش از جمله ابومهدی المهندس می‌تواند پیامدهای مهمی برای ایران و محور مقاومت و هم‌چنین برای امریکا و رژیم صهیونیستی داشته باشد. دولت امریکا بامداد سوم ژانویه ۲۰۲۰ در اقدامی تروریستی سردار سپهبد قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ابومهدی المهندس، نایب‌رئیس حشدالشعبی و هشت نفر دیگر از همراهانشان را در نزدیکی فرودگاه بغداد به شهادت رساند. امریکا یک مقام رسمی نظامی ایران را هنگام سفر رسمی به یک کشور دیگر مورد حمله قرار داد و ضمن برهم‌زدن برخی قواعد بازدارندگی میان ایران و امریکا، تهران و متحدانش را نیز در موقعیت پاسخگویی قرار داد. تحلیلگران عنوان می‌کنند که ترور سردار سلیمانی از سوی امریکا یکی از رخدادهایی است که در وضعیت منطقه غرب آسیا و مناسبات تهران و واشنگتن تأثیر می‌گذارد.

وضعیت سیاسی - امنیتی منطقه غرب آسیا در بازه زمانی منتهی به ترور سردار سلیمانی

منطقه غرب آسیا از آغاز قرن ۲۱ شاهد تغییرات زیادی بود. عقب‌نشینی اجباری نظامیان رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان در ۲۵ مه ۲۰۰۰، نقطه آغاز تحولات جدید در این منطقه بود. نظامیان رژیم اشغالگر قدس پس از حدود دو دهه به دلیل حمله‌های سخت از سوی مقاومت اسلامی لبنان و حزب‌الله مجبور شدند از جنوب لبنان عقب‌نشینی کنند. «ایهود باراک» نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی درباره تصمیم به خروج خفت‌بار نظامیان رژیم اشغالگر قدس از جنوب لبنان گفت: «ما باید یا فرزندانمان را در لبنان دفن کنیم و یا کاری (فرار) که کمترین ضرر را دارد، انتخاب کنیم» (فرار رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان؛ پیامد پیروزی ۲۵ می بعد از ۱۹ سال، خبرگزاری تسنیم، ۴ خرداد ۱۳۹۸).

این نخستین عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از سرزمین‌های اشغالی از یوم‌النکبه در ۱۹۴۸ بود و رژیم اشغالگر قدس بعد از این عقب‌نشینی دیگر نتوانست در جنگ‌های خود پیروزی قابل توجهی را به دست بیاورد؛ در همین حال، این پیروزی بزرگ ضمن اینکه زمینه پیروزی‌های دیگر محور مقاومت را علیه رژیم صهیونیستی فراهم کرد، نگاه به محور مقاومت را در سطح منطقه غرب آسیا به تدریج تغییر داد. جنگ سال ۲۰۰۳ امریکا علیه عراق و سقوط رژیم بعثی عراق یکی دیگر از رخدادهای مهم غرب آسیا بود که سبب دگرذیسی در نظم سیاسی و امنیتی این منطقه شد؛ چرا که با سقوط رژیم بعثی، شیعیان در عراق قدرت را در اختیار گرفتند و این موضوع نیز بر افزایش جایگاه و موقعیت محور مقاومت در منطقه نقش به‌سزایی داشته است.

جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ نیز یکی از تأثیرگذارترین رویدادهای منطقه بود. این جنگ، افسانه شکست‌ناپذیری ارتش رژیم اشغالگر قدس را باطل کرد. سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان جنگ ۳۳ روزه را «ادامه حمله آمریکا به افغانستان و عراق و تکمیل‌کننده این جنگها» می‌داند و معتقد است که این جنگ قرار نبود صرفاً به جغرافیای لبنان محدود شود؛ بلکه قرار بود این جنگ به سرنگونی حزب‌الله و حذف مقاومت در لبنان، عراق و فلسطین و هم‌چنین سرنگونی دولت سوریه و محاصره ایران ختم شود. به گفته دبیرکل حزب‌الله تنها دلیلی که باعث شد این جنگ علیه مقاومت در لبنان متوقف شود، این بود که آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها به این نتیجه رسیدند که در این جنگ شکست خورده‌اند. به گفته سیدحسن نصرالله، این شکست برای ارتش رژیم اشغالگر قدس به‌حدی سنگین بود که ارتش این رژیم هنوز پس از ۱۳ سال نتوانسته است روحیه خود را بازسازی کند (سیدرضی عمادی، ابعاد تازه تشریح سید حسن نصرالله درباره علل و پیامدهای ترور سرداران مقاومت، ۲۶ مرداد ۱۳۹۸).

وقوع اعتراض‌های عربی در سال ۲۰۱۱ و شکل‌گیری بحران‌های بزرگی نظیر بحران سوریه، تهاجم داعش به عراق و نیز جنگ ائتلاف سعودی علیه یمن از جمله رخدادهای مهمی است که در عمل، سبب تقویت محور مقاومت در منطقه غرب آسیا شد؛ چراکه نظام سوریه پس از نه‌سال نه‌تنها دچار تغییر نشد بلکه دست برتر را در مقابل تروریست‌ها دارد. انصارالله یمن نه‌تنها در جنگ از ائتلاف سعودی شکست نخورد بلکه عملاً در صعنا دولت تشکیل داد و سازمان‌یافته‌ترین گروه سیاسی در یمن به‌شمار می‌رود و تروریست‌های داعش نیز در عراق برای تشکیل دولت ناکام بودند.

در اثر تحولات سال ۲۰۱۱ تاکنون گروه‌های مقاومت در منطقه تکثیر شده‌اند به‌گونه‌ای که «بریان کاتر» تحلیلگر آمریکایی عنوان می‌کند: «محور مقاومت دیگر یک محور نیست بلکه به اتحاد ارتقا پیدا کرده و قدرت بازدارندگی این محور نیز افزایش زیادی داشته است» (سیدرضی عمادی، جهان عرب؛ نه‌سال پس از خودسوزی بوعلیزی، ۲۷ آذر ۱۳۹۸).

سید حسن نصرالله نیز در تبیین علل ترور شهید سپهد قاسم سلیمانی به شکست‌های متعدد و مکرر آمریکا از محور مقاومت در منطقه اشاره کرده است. نکته حائز اهمیت این است که همزمان با موفقیت‌های محور مقاومت، رژیم صهیونیستی با بحران بی‌سابقه سیاسی روبه‌رو شد به‌گونه‌ای که سال ۲۰۱۸ را با فروپاشی کابینه و سال ۲۰۱۹ را نیز با ناکامی برای تشکیل کابینه جدید و تصمیم برای برگزاری سومین انتخابات مجلس طی تنها یک‌سال به‌پایان رساند؛ در همین حال، عربستان به‌عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران نیز در باتلاق جنگ یمن گرفتار شده و در تنش با قطر نیز بازنده‌ای آشکار بوده است. در چنین فضایی، دولت آمریکا به این جمع‌بندی رسید که با ترور شهید

قاسم سلیمانی، می‌تواند روند تقویت موقعیت محور مقاومت را در منطقه غرب آسیا متوقف کند؛ چرا که شهید سلیمانی، همان‌گونه که سید حسن نصرالله عنوان کرد، نقش برجسته‌ای در قدرت‌یابی محور مقاومت در منطقه از سال ۲۰۰۰ تاکنون داشته است.

چالش‌های ایران در پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای پس از ترور سردار سلیمانی

بدون شک، دولت آمریکا با به شهادت‌رساندن سردار سلیمانی، یکی از فرماندهان بزرگ نظامی جمهوری اسلامی ایران را که بر تحولات منطقه نیز اشراف دقیقی داشته از کشور گرفته است. نبود شهید سلیمانی ضربه مهمی برای جمهوری اسلامی ایران از یک سو و برای محور مقاومت از سوی دیگر است؛ زیرا ایشان با ویژگی‌های شخصیتی خاص خود توان برجسته‌ای در ایجاد انسجام و یکپارچگی در محور مقاومت داشت. از دید سید حسن نصرالله، شخصیت و عملکرد حاج قاسم سلیمانی سبب شد که روابط برادرانه‌ای میان فرماندهان گروه‌های مقاومت در ایران، عراق، لبنان و سوریه شکل گیرد. به تعبیر دبیرکل حزب الله لبنان، حاج قاسم سلیمانی «پرچمدار مقاومت در منطقه» بود به گونه‌ای که می‌توان وی را «نمونه زنده مجاهدت یک شخصیت نظامی» عنوان کرد؛ بنابراین، مهم‌ترین چالش جمهوری اسلامی ایران این است که یک شخصیت برجسته و به تعبیر رهبر معظم انقلاب «چهره بین‌المللی مقاومت» را از دست داده است.

دومین چالش مهم پیش روی ایران در دوره پس‌اسلیمانی این است که ناآرامی‌ها در عراق و لبنان همچنان ادامه دارد. قدرت‌های خارجی اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز برای تداوم ناامنی و حتی گسترده‌تر شدن خشونت در عراق و لبنان عزم جدی دارند. گروه‌های مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران به ویژه در عراق زیر فشار شدید آمریکا قرار دارند و واشنگتن تلاش می‌کند این گروه‌ها را از طریق بمباران و به شهادت‌رساندن فرماندهان و اعضای آنها تضعیف سازد.

ارزیابی تأثیر ترور سردار سلیمانی بر عملکرد گروه‌های مقاومت در منطقه

ترور سردار سلیمانی از سوی دولت تروریستی آمریکا می‌تواند چالش‌ها و فرصت‌هایی برای محور مقاومت در منطقه ایجاد کند:

الف. چالش‌ها

از مهمترین چالش‌های این ترور می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. احتمال تکرار رفتارهای تروریستی از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی

«برایان هوک»، رئیس گروه اقدام مالی علیه ایران در وزارت خارجه آمریکا در مصاحبه با روزنامه «الشرق الاوسط» در حاشیه اجلاس مجمع جهانی اقتصاد در داووس با تکرار ادعاهای بی‌اساس علیه

سردار سلیمانی فرمانده شهید نیروی قدس تهدید کرد اگر سردار قآنی هم مانند وی به نظامیان امریکایی آسیب بزند، او را نیز ترور می‌کنند. این تهدید نشان می‌دهد که دولت امریکا و رژیم صهیونیستی به فشار حداکثری نظامی و امنیتی علیه جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص و محور مقاومت به‌طور عام روی آورده‌اند. در همین راستا امریکا پس از ترور شهید سلیمانی نیز در چند نوبت به مواضع گروه‌های مقاومت در عراق حمله کرده است.

۲. امکان بازآفرینی داعش در عراق

شهید سلیمانی در مبارزه با گروه تروریستی داعش پیشگام بود و در شکست این گروه در سوریه و عراق نقش مهمی داشت. به همین دلیل نیز هفته‌نامه «النبأ» متعلق به داعش، که پنجشنبه هر هفته مرتباً آماده و در رسانه‌های این گروهک منتشر می‌شود در سرمقاله خود پس از ترور شهید سلیمانی به این اقدام تروریستی امریکا واکنش نشان داد و ابراز خوشحالی کرد. تحلیلگران زیادی نیز با اشاره به نقش برجسته شهید سلیمانی در شکست تروریسم داعشی در عراق درباره امکان بازآفرینی این گروه تروریستی در این کشور هشدار دادند. بازآفرینی داعش و یا تلاش برای بازآفرینی آن می‌تواند سبب توزیع تمرکز گروه‌های مقاومت در جبهه‌های مختلف شود و این موضوع می‌تواند بر نقش این گروه‌ها در میدان جنگ با تروریسم در سوریه تأثیر گذار باشد.

ب. فرصت‌ها

اگرچه ترور سردار سلیمانی ضربه بزرگی به جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در منطقه بود، شهادت وی می‌تواند فرصت‌هایی نیز برای محور مقاومت ایجاد کند که برخی از آن‌ها عبارت است از:

۱. عزم مقاومت برای تقویت جایگاه منطقه‌ای خود

اگرچه شهید سلیمانی یکی از مهمترین فرماندهان محور مقاومت و به تعبیر رهبر معظم انقلاب «شخصیت بین‌المللی مقاومت» بود، برداشت اشتباه این است که محور مقاومت را «قائم به شخص» تلقی کنیم. محور مقاومت ثابت کرد که قائم به شخص نیست؛ همان‌گونه که پس از ترور سید عباس موسوی، دبیر کل سابق حزب الله لبنان، سید حسن نصرالله جایگزین وی شد و امروز یکی از مهم‌ترین و مقتدرترین اشخاص در منطقه غرب آسیا به‌شمار می‌رود که دشمن صهیونیستی هراس شدیدی از وی دارد. ترور شهید سلیمانی سبب عزم محور مقاومت برای تقویت قدرت بازدارندگی خود می‌شود؛ چراکه ماهیت دشمن امریکایی و صهیونیستی بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است.

۲. افزایش انزجار از امریکا در میان ملت‌های مسلمان

یکی از فرصت‌هایی که شهادت سردار سلیمانی ایجاد کرد، این است که انزجار از امریکا در سطح

منطقه غرب آسیا به شدت افزایش یافته است. آمریکا با نقض حاکمیت عراق و در داخل خاک این کشور، سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس را ترور کرد. تظاهرات میلیونی ضد امریکایی روز ۲۴ ژانویه مردم عراق یکی از نشانه‌های روند تصاعدی انزجار از امریکاست؛ در همین حال، دولت امریکا پس از ترور شهید سلیمانی از طرح نژادپرستانه معامله قرن رونمایی کرد. این اقدام‌ها با واکنش گسترده‌ای در سطح منطقه روبه‌رو شد و مردم کشورهای مختلف با برگزاری تظاهرات ضد امریکایی، انزجار خود را از سیاست‌های امریکا نشان دادند. این انزجار بویژه در ایران روند شدیداً تصاعدی داشته است. «یرواند آبراهامیان»، استاد دانشگاه نیویورک و پژوهشگر سرشناس مسائل ایران در این باره می‌گوید: «ایرانی‌ها تا کنون امریکا را دولتی توطئه‌گر می‌دانستند؛ اما پس از ترور قاسم سلیمانی، امریکا را دولت تروریستی می‌دانند که یک شخص را به قتل می‌رساند و این جنایت را حتی در خارج از مرزهای خود انجام می‌دهد».

۳. افزایش مطالبه برای خروج نظامیان امریکا از منطقه

پس از ترور سردار سلیمانی و همراهانش، اعتراض‌ها به حضور نظامی امریکا در سطح منطقه و در سطح خُرد نیز در عراق افزایش پیدا کرد و گروه‌های مقاومت رسماً اعلام کردند که انتقام ترور اخیر، تنها اخراج نظامیان امریکایی از منطقه خواهد بود. حتی آیت‌الله سید کاظم حائری از مراجع تقلید عراق در فتوایی اعلام کرد که حضور نظامیان امریکایی در عراق حرام است. حمله‌های مکرری که پس از ترور سرداران مقاومت به پایگاه‌های نظامی امریکا در عراق انجام شد، فضا را برای ماندن نظامیان امریکایی به ویژه در عراق به شدت سخت و ناامن کرده است.

ذکر دو نکته در این زمینه حائز اهمیت است: نخست اینکه گروه‌های مقاومت آگاه هستند که اخراج امریکا از منطقه در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست و فرآیندی «زمانبر» است. دوم اینکه تحرکات جدیدی که در منطقه پس از شهادت سردار سلیمانی آغاز شد، می‌تواند در درازمدت سبب تضعیف جایگاه امریکا در منطقه شود؛ در همین راستا، «ماتیاس بروگمن»، کارشناس غرب آسیا در تحلیلی که روزنامه «هندلز بلات» آلمان منتشر کرد، ترور سردار سپهبد قاسم سلیمانی را یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات دولت امریکا عنوان کرد که سبب شد بار دیگر انگشت انتقاد از همه جهت به‌سوی امریکا نشانه گرفته شود (هشت اشتباه راهبردی امریکا در قبال ایران، باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۵ دی ۱۳۹۸).

۴. افزایش تهدیدها علیه رژیم صهیونیستی

یکی از فرصت‌هایی که ترور سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس و همراهانشان برای محور مقاومت ایجاد می‌کند، افزایش تهدید و امکان آسیب به رژیم صهیونیستی است. اگرچه تل‌آویو از

شهادت سردار سلیمانی بی‌نهایت شادمان است، این شهادت سبب می‌شود گروه‌های مقاومت احتیاط را کنار گذارند و با قدرت بیشتری علیه رژیم صهیونیستی اقدام کنند. در واقع، گروه‌های مقاومت از یک سو در صدد تقویت قدرت بازدارندگی خود خواهند بود و از سوی دیگر منتظر فرصت خواهند بود تا ضربه سنگینی به رژیم صهیونیستی به‌عنوان مهمترین متحد آمریکا در منطقه وارد کنند.

تأملی بر تلاش برای خروج نظامی آمریکا از عراق

خروج نظامی آمریکا از عراق، اگرچه می‌تواند دستاوردهای مهمی داشته باشد، مسیری است که چالش‌ها و البته پیامدهایی نیز دارد که باید درباره آنها تدبیری اندیشیده شود. پس از شهادت سردار سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ابومهدی المهندس، مجلس عراق با تشکیل جلسه‌ای از دولت این کشور خواست به حضور نیروهای امریکای در خاک این کشور پایان دهد.

موانع خروج نظامی آمریکا از عراق چیست؟

۱. آمریکا به‌صورت کلی پس از حمله سال ۲۰۰۳ به عراق نسبت به منطقه غرب آسیا در وضعیتی قرار گرفت که می‌توان آن را «Deep Engagement» (مداخله عمیق) قلمداد کرد. با تحولات کلان نظام بین‌الملل و خیزش چین (Rise of China) و اتخاذ راهبرد «Pivot to Asia» (چرخش به آسیا) از سوی دولت اوباما و تداوم نسبی آن در دولت ترامپ، آمریکا در سال‌های اخیر به سمت وضعیت "Disengagement" (ترک مداخله) در غرب آسیا حرکت کرده است (البته با سطح بالاتری در افغانستان و سطح پایین‌تری در عراق). مداخله موردی در تحولات سوریه، نوع واکنش به تحولات خلیج فارس از جمله آرامکو و مواردی از این دست می‌تواند نمونه‌های اخیر از انتخاب چنین سیاستی از سوی آمریکا باشد؛ بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که روند کاهش تمرکز واشنگتن در غرب آسیا تداوم داشته باشد؛ بنابراین مسئله‌ای که از آن با عنوان «خروج» یاد می‌شود از سیر کلی تمرکز نظامی آمریکا در غرب آسیا متمایز است.

۲. عراق تاکنون یکی از مهمترین مناطق نفوذ آمریکا در هزاره سوم بوده است به گونه‌ای که می‌توان وضعیت سیاسی و اقتصادی عراق جدید را تا حدودی نتیجه راهبردهای واشنگتن دانست. امریکایی‌ها یکی از اصلی‌ترین بازیگران تأثیرگذار در تدوین قانون اساسی جدید عراق بوده‌اند و بسیاری از ساختارهای اقتصادی و امنیتی این کشور هم‌اکنون نیز در سیطره امریکاست که از جمله می‌توان به نظام بانکداری، فروش نفت و دریافت درآمدهای آن اشاره کرد. به هر حال سفارت ۴۲ هکتاری، قاعدتاً برای فعالیت‌های سیاسی صرف نیست. در عرصه سیاسی نیز کردها و اهل سنت به‌نوعی هم‌پیمان آمریکا

به‌شمار می‌روند و مخالف خروج نظامی واشنگتن از عراق هستند. برخی از رهبران شیعی از جمله نوری‌المالکی، حیدر العبادی و عمار الحکیم را نیز نمی‌توان چندان موافق خروج نظامی امریکا دانست. بسیاری از این افراد احتمالاً امریکا را توازن‌بخش قدرت ایران در عراق می‌دانند و معتقدند اگر نفوذ و حضور واشنگتن در بغداد کاهش یابد، تهران نیز به آن‌ها توجه کمتری خواهد کرد.

۳. بر این اساس به‌نظر می‌رسد از میان جریان‌های سیاسی، فقط مقتدی صدر و گروه‌های حشدالشعبی به خروج نظامی امریکا از عراق تمایل داشته باشند؛ از این میان نیز، صدر اگرچه بیانیه تندی خطاب به ترامپ صادر کرد، پس از حمله ایران به عین‌الاسد از پایان این ماجرا سخن گفت و تأکید کرد که فعلاً باید به دولت فرصت داد تا مقدمات خروج نظامی امریکا را فراهم کند؛ بنابراین تنها گروهی که احتمالاً انگیزه‌های مختلفی برای اخراج نظامیان امریکایی از عراق داشته باشد، حشدالشعبی است؛ اما حشد برای کسب این هدف، چه راهبردی را می‌تواند به کار گیرد؟ حملات نظامی پراکنده به پایگاه‌های امریکایی مانند آنچه پس از سال ۲۰۰۳ اتفاق افتاد یا در پیش گرفتن نوع خاصی از سیاست‌ورزی برای همراه کردن دیگر جریان‌های سیاسی؟

۴. تحقق این هردو راه‌کار، چالش‌های مختلفی برای حشد و عراق دارد. همراه کردن بخشی از بیت شیعی، که دیدگاه مثبتی نسبت به خروج نظامی امریکا از عراق ندارند، شاید امکان‌پذیر باشد؛ اما جلب موافقت کردها و اهل سنت، حداقل در مقطع فعلی، چندان شدنی به‌نظر نمی‌رسد. کردها منافع و مطلوبیت‌های خود را دارند و بعید است از امریکا به‌عنوان مهم‌ترین حامی فرمانطقه‌ای خود چشم‌پوشی کنند. اهل سنت نیز خروج نظامیان امریکا را مساوی با قدرت‌فزاینده شیعیان می‌دانند. جلسه اخیر مجلس عراق و عدم حضور نمایندگان کرد و اهل سنت، شاهد این مدعاست.

۵. حملات پراکنده به پایگاه‌های امریکایی یا عملیات علیه نیروهای آن در خاک عراق نیز در مقطع فعلی اگرچه می‌تواند بخشی از راهبرد اخراج نظامیان امریکایی از منطقه باشد، چالش‌هایی نیز خواهد داشت. بخشی از این چالش‌ها ممکن است از سوی مردم عراق ایجاد شود. به هر حال گسترش ناامنی در بستر ناکارآمدی دولت مرکزی، مردم را در وضعیتی قرار خواهد داد که می‌تواند حمایت مردمی از حشد را برای مقابله با نظامیان امریکایی خدشه‌دار کند و واکنش سخت امریکا و ترور رهبران سیاسی وابسته به حشد نیز از امریکای ترامپ بعید نیست؛ چه‌اینکه حداقل در چند ماه اخیر حملات امریکا و رژیم صهیونیستی به پایگاه‌های حشد از آمرلی تا القائم صورت گرفته است.

رویارویی امریکا با وضعیت جدید چگونه خواهد بود؟

۱. هم‌چنان‌که اشاره شد، تلاش برای خروج نظامیان امریکایی از عراق، چالش‌هایی را برای بغداد

ایجاد خواهد کرد که به برخی از آن در بخش پیشین اشاره شد. مهم‌ترین بخش این چالش‌ها به نوع رویارویی واشنگتن با این مسئله برمی‌گردد. آمریکا اگرچه در سال‌های اخیر در وضعیت "Disengagement" از منطقه قرار دارد، تأمین حداکثری منافع خود را در عراق رها نمی‌کند؛ بنابراین عراق به دلیل نفت، نفوذ ایران، همسایگی با سوریه و مسئله رژیم صهیونیستی، همواره برای واشنگتن اهمیت خواهد داشت.

۲. از این رو اگر شرایطی در عراق پیش بیاید که آمریکا منافع خود را در تهدید ببیند، راهبردهای خاصی را دنبال می‌کند. ترامپ اخیراً با تهدید به تحریم عراق و هم‌چنین بلوکه کردن ۳۵ میلیارد دلار از درآمدهای این کشور، نشان داد که تا چه اندازه به عراق اهمیت می‌دهد. اقدام دیگر می‌تواند تلاش برای جدایی بخش سنی‌نشین عراق باشد که احتمالاً مورد حمایت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نیز قرار گیرد. گسترش این انگاره ذهنی در میان مردم که گروه‌های وابسته به ایران، عراق را به محلی برای دشمنی با آمریکا قرار داده‌اند نیز می‌تواند از اقدامات آمریکا باشد. البته حتی با خروج نظامی آمریکا، نفوذ غیرقابل انکار و چندلایه واشنگتن در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای عراق قابل چشم‌پوشی نیست.

۳. در شرایطی که گسست اجتماعی و سیاسی در عراق در بالاترین سطح سال‌های اخیر قرار دارد، پیگیری چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا می‌تواند شرایط داخلی این کشور را بیش از گذشته بی‌ثبات کند. نکته‌ای که وجود دارد این است که واشنگتن، احتمالاً از افزایش تنش‌ها از سطحی مشخص حمایت نکند؛ به عبارت دیگر اگرچه آمریکا می‌تواند در عراق بحرانی، دایره کنشگری بیشتری داشته باشد، اگر این بحران از سطح مشخصی فراتر رود، احتمالاً آمریکا نیز منافع خود را در تداوم آن نبیند. در نتیجه می‌توان وضعیتی را متصور بود که آمریکا گام به گام در راستای رسیدن به اهدافی مشخص پیش بیاید. سوق دادن نارضایتی عمومی به سمت اعتراضات ضد ایرانی، حداکثر تلاش برای کاهش روابط تجاری ایران و عراق و رویارویی سخت با نیروهای هم‌پیمان ایران، می‌تواند سه‌گانه تقابل فرهنگی، سیاسی و نظامی آمریکا با ایران در عراق باشد. تاکنون که واشنگتن هر سه مسیر را توأمان دنبال کرده است. این وضعیت قاعدتاً می‌تواند تلاش عراقی‌ها برای اخراج نظامی آمریکا را به شکست بکشاند.

وضعیت نیروهای حامی ایران در عراق در دوران پساسلیمانی

بررسی‌ها درباره اتفاقات دومینووار از تابستان سال ۲۰۱۹، که به شهادت سردار سلیمانی منجر شد، نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از شرایط بسیار چالش برانگیز درباره نیروهای تحت حمایت ایران، درست هنگامی اتفاق افتاد که به اوج کنترل خود بر دولت عراق رسیدند. این اتفاق به صورت خاص،

چند تهدید را علیه محور مقاومت ایجاد کرده است: نخست اینکه اتحاد میان گروه‌های متعدد محور مقاومت، که همه حول محور شخصیت شهید سلیمانی جمع شده بودند، اکنون کمی سخت است، دوم اینکه شوکی که شهادت دو فرمانده تأثیرگذار بر نیروها به وجود آورد برای مقطعی، آن‌ها را از هدف اصلی خود دور می‌کند. سوم اینکه امریکا با عدم واکنش نهادهای حقوق بین‌المللی این انگیزه را دارد که فرماندهان دیگر را به راحتی و به صورت آشکار ترور کند. همچنین گروه‌هایی مانند کتائب حزب‌الله ممکن است در ترسیم اقدام تلافی‌جویانه کمی مردد باشند؛ چراکه آن‌ها از ضربات دردناک شش ماه اخیر امریکا و رژیم اشغالگر قدس رنج می‌برند؛ اما با وجود این قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی این نیروها، که در سپتامبر ۲۰۱۹ در اوج بود و طی یک دهه توسط شهید سلیمانی ایجاد شده بود، یکشنبه با شهادت او از بین نخواهد رفت. با اطمینان می‌توان پیش‌بینی کرد، آن‌ها موقعیت اخیرشان را براحتی واگذار نمی‌کنند. طیف وسیعی از نیروهای حامی ایران در شمال، غرب و جنوب عراق پایگاه‌هایی در اختیار دارند و بسادگی از آن‌ها صرف‌نظر نخواهند کرد؛ همچنین تلاش بسیار گسترده‌ای در دفاع از پایگاه‌های اقتصادی خود - در امور بانکی، پیمانکاری، املاک، انتقال نفت و مبادلات ارزی - خواهند کرد؛ بدین‌سان، می‌توان بزرگترین تهدید علیه نیروهای حامی ایران در دوران پسا سلیمانی را از بین رفتن انسجام و اتحاد در رویارویی با دشمنی مشترک یعنی امریکا دانست که در نبود رهبری کارزماتیک و پرتلاش به وجود آمده است؛ اما با توجه به شواهدی که به آن اشاره شد، این ممکن است در کوتاه‌مدت وقفه ایجاد کند، ولی در بلندمدت، آن‌ها را از هدف اصلی خود دور نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

شهید سلیمانی مهمترین، چالشگر سامانه بازدارندگی یک‌جانبه امریکا در غرب آسیا بود. اقدامات ایشان حفره‌های بزرگ امنیتی را در سامانه بازدارندگی امریکا سبب شده بود؛ موضوعی که بازدارندگی منطقه‌ای این کشور را با اختلال و ناکارآمدی روبه‌رو کرده بود؛ به همین دلیل نیز امریکا طرح ترور شهید سلیمانی را کلید زد.

سرانجام نتیجه مهم اقدام امریکایی‌ها در ترور سپهبد شهید قاسم سلیمانی، پذیرش بازی با جمهوری اسلامی ایران طبق قاعده بازدارندگی است. اینکه امریکایی‌ها طرح ترور را در خاک عراق و در خارج از مرزهای ایران عملیاتی کردند، بیشتر به دلیل ترس از تقابل مستقیم نظامی گسترده با ایران بود؛ چرا که این اقدام به منزله تهاجم مستقیم نظامی به ایران تعبیر می‌شد و مسلماً پاسخ گسترده‌تر

ایران و در ادامه احتمال شروع جنگ گسترده‌ای را در منطقه در پی داشت. آن‌ها صرفاً به دنبال مخا بره این پیام به تهران بودند که به دنبال حمله گسترده نظامی نیستند و این اقدام آن‌ها در خارج از خاک ایران نیز در راستای مشخص کردن خطوط قرمز بازدارندگی خود در منطقه است؛ برای مثال دونالد ترامپ در پاسخ خبرنگار رویترز که آیا آمریکا به دنبال تقابل مستقیم نظامی با ایران است، این‌گونه پاسخ داد: «من این را می‌خواهم؟ نه. من خواهان صلح هستم. من صلح را دوست دارم و ایران باید بیش از هر کشور دیگری به دنبال صلح باشد؛ بنابراین، فکر نمی‌کنم این اتفاق بیفتد.»

ترور شهید سلیمانی، جنایتی بود که دولت ترو ریستی آمریکا مرتکب شد. اگرچه این جنایت به دلیل شخصیت خاص و اشراف اطلاعاتی و نظامی سردار سپهید شهید سلیمانی در امور منطقه، ضربه سنگینی به جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت است، هم جمهوری اسلامی و هم محور مقاومت در طول حیات خود ثابت کردند که قائم به شخص نیستند و توان پرورش نخبگانی مثل شهید سلیمانی را دارند. این جنایت دولت آمریکا می‌تواند فرصتی مهم برای محور مقاومت باشد تا در جهت اخراج و یا دست کم تضعیف موقعیت آمریکا در منطقه گام‌های اساسی بردارد؛ در عین حال، پس از این جنایت، تهدیدها و امکان آسیب‌زدن به رژیم صهیونیستی نیز افزایش می‌یابد، به‌ویژه اینکه دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا از طرح نژادپرستانه معامله قرن نیز رسماً رونمایی کرده است.

مسئله خروج نظامی آمریکا از عراق، پیچیده، چندسطحی و تحت تأثیر عوامل متعددی است. آمریکا اگرچه در مسیر کاهش تمرکز بر غرب آسیا در حرکت است، از منافع خود در عراق چشم‌پوشی نمی‌کند. علاوه بر اینها تمایل و یکپارچگی نیروهای سیاسی عراقی برای خروج نظامی آمریکا از عراق نیز محل پرسش است. حداقل میان کردها و اهل سنت، چندان نمی‌توان از چنین تمایلی سخن گفت. در چنین وضعیتی گروه‌های موافق خروج به‌ویژه حشدالشعبی می‌توانند ابتدا راهکارهای سیاسی و پارلمانی و سپس راهکارهای نظامی را دنبال کنند که به نظر می‌رسد هر دو این مسیرها، چالش‌های مهمی را برای عراق به دنبال داشته باشد؛ از این‌رو عراق در موقعیتی قرار گرفته است که هم پذیرش حضور نظامی آمریکا و هم تلاش برای خروج، پیامدهایی به دنبال خواهد داشت که ضروری است درباره ابعاد آن‌ها تدابیری اندیشیده شود. سیاست‌ورزی در عراق امروز بیش از هر زمان دیگری پیچیده و دشوار به نظر می‌رسد.

فهرست منابع:

الف) منابع فارسی

- امام خمینی، روح‌الیه (۱۳۷۷)، تحریرالوسیله، ترجمه علی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه.
- آهنی آمینه، محمد (۱۳۹۱)، قتل هدفمند (مبانی متعارض در حقوق بین‌الملل)، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره شانزدهم، ش ۴.
- بهمن، شعیب (۱۳۹۶)، نقش نیروی قدس در حل بحران‌های غرب آسیا، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هجدهم، ش ۱، پیاپی ۶۹.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۹)، نقش نفت خلیج فارس در اقتصاد جهانی، فصلنامه خلیج فارس، ش ۱
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۰)، تحریف هویت ایرانی خوزستان، مجله مطالعات ملی، س دوازدهم، ش سوم.
- جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴)، سوادهای امریکا در طرح خاورمیانه بزرگ، مجله راهبرد، ش ۳۵.
- سرخیل، بهنام (۱۳۹۱)، مؤلفه‌های درون منطقه‌ای اثرگذار بر خروج نظامیان امریکا از عراق، فصلنامه سیاست خارجی، س بیست و ششم، ش ۳.
- سهرابی، محمد (۱۳۹۶)، تهاجم نظامی امریکا به عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، س دهم، ش ۳۸.
- شکویی، حسین (۱۳۷۸)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول، تهران: گیتاشناسی.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۵)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: گنج.
- علیاری تبریزی، بهاء‌الدین (۱۳۹۳)، مختصری بر تاریخ اروپا (از عهد باستان تا تشکیل سازمان ملل متحد)، تبریز.
- علیاری تبریزی، بهاء‌الدین (۱۳۹۸)، ترور هدفمند در آئینه اصول و مبانی حقوق بین‌الملل، پژوهشنامه حقوق بشری، س پنجم، ش ۳.
- کمیسیون امنیت ملی امریکا (۱۳۸۱)، استراتژی امریکا در قرن ۲۱، ترجمه جلال دهشتگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- مجته‌زاده، پیروز (۱۳۹۶)، جهان در سالی که گذشت، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال

جایگاه ژئوپولیتیک عراق در منطقه غرب آسیا و تأثیر آن بر کنش‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و آمریکا

پانزدهم، ش ۷ و ۸.

ملکی، محمدرضا؛ رئیسی، لیلا و محمدزاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۹۲)، کاربردهای هواپیمای بدون سرنشین، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، س نهم، ش ۲۳.

هنجری، سیدعلی (بی‌تا)، جزوه حقوق مخاصمات مسلحانه، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

هنکرتز، ژان ماری و دوسوالدبک، لوئیس (۱۳۹۱)، حقوق بین‌الملل بشر دواستانه عرفی/کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، ترجمه دفتر امور بین‌الملل قوه قضائیه، تهران: مجد.

ب) وبگاه‌ها:

<http://tabyincenter.ir>

<http://www.irdiplomacy.ir>

<http://www.leader.ir>

<https://www.noormags.ir>

Iraq's Geopolitical Position in the West Asia and Its Effect on the Interaction between the Islamic Republic of Iran and America (Considering the Causes of General Martyr Soleimani's Assassination and the Process of Withdrawal of US Forces from Iraq)

*Abbas Nilforoshan*¹
*Hamid Naghizadeh*²

ABSTRACT

West Asia and its subsystems, especially the Persian Gulf region, have always been considered as one of the most civilizing regions in the world, and still stands at the highest position at the geo-cultural regions of the world. These characteristics along with the internal talents of the region have caused the process of any supra-regional policies and strategic decisions ignoring the components and sustainable realities of this region, as well as the governing interactions and communications, confront challenges and tensions. Sometimes, the policies of trans-regional actors result in reverse outcomes. One of the important strategic process, which is an important part of US foreign policy both during the US occupation of Iraq and the withdrawal of its forces from Iraq, has focused on interactions and features generally influenced by intra-regional components and norms designated against the West. The US government's tyranny of the assassination of General Ghasem Soleimani (an Iranian military official on a formal travel to another country), and his companions, including Abu Mahdi al-Mohandes, left significant implications for Iran and the Resistance Front, affecting the situation in the West Asian region and disrupting some restraining rules between Iran and the US. It has been the axis of resistance and has created challenges, and of course some opportunities, for Iran in for advancing its regional strategies and policies. This study is aimed at proposing a brief overview of the West Asian regional order, the opportunities and regional challenges of the US government's crimes for the Islamic Republic of Iran, as well as the withdrawal of US forces from Iraq.

Keywords: Geopolitics, Iran, America, West Asia, targeted terrorism.

-
1. Corresponding author: assistant professor at Imam Hussein Comprehensive University
semamians@gmail.com
 2. Researcher at Imam Hussein Comprehensive University, Tehran, Iran